



انقلاب اسلامی ایران، جلوه‌ای از الطاف امام عصر علیه السلام

علی ابوالحسنی (مندر)

اشاره

انقلاب اسلامی ایران، به رهبری امام خمینی علیه السلام از حوادث کم نظیر تاریخ این مرز و بوم است که توانست رژیم پهلوی را - که قدرت های بزرگ شرق و غرب، مدافع آن بودند و تا بن دندان مسلح بود- به گورستان تاریخ فرستد و بساط کهنه شاه و شاهبازی را برای ابد از این کشور بیرون بریزد.



درباره علل و عوامل «ظاهری» و «مادی» انقلاب اسلامی تا کنون فراوان سخن گفته اند؛ اما جا دارد درباره ابعاد «ناشناخته و پنهان» این جنبش تاریخ ساز - که رهبر فقید انقلاب، آن را «انفجار نور» و «معجزه الهی» می نامید- نیز تحقیقات شایسته انجام گیرد. در طول این انقلاب سترگ، شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که در مجموع، به گونه ای شفاف و اطمینان بخش، از امدادهای غیبی نسبت به ملت و کشور به پاخاسته ایران حکایت می کند و نشان می دهد که آن تحرک عظیم و بی سابقه، موجی برخاسته از الطاف بیکران خداوند و اولیای معصوم وی - به ویژه حضرت امام مهدی علیه السلام - به مردم ستمزده این دیار بوده است.

«مکاشفات»، «رؤیاهای» و «پیش گوئی های شگفت» - که در طول سال های سرد و سیاه ستم شاهی برای اهل دل رخ داده- به ویژه «تحول روحی شگرف» که در «دوران نهایی» انقلاب (سال

۱۳۵۶ به بعد) بین افشار گوناگون ملت ایران پدید آمد، همگی کاشف از آن است که نباید همپای «علل و اسباب ظاهری» این تحرک - بلکه مقدم و مسیطر بر آن - نقش «عوامل غیبی و نهانی» را در پیشبرد جنبش نادیده گرفت. مقاله حاضر، به بحث درباره جنبه «غیبی» انقلاب اسلامی پرداخته، و سخن را نیز، از همین تحول روحی عمومی آغاز می‌کنیم.

الطاف غیبی به انقلاب اسلامی، در کلام امام خمینی علیه السلام

پیشوای فقید انقلاب اسلامی، امام خمینی، از هنگام ورود به پاریس (مهر ۵۷) تا زمانی که به ایران بازگشته، جمهوری اسلامی را پی افکنند و با خون دل به حراست آن پرداخت، در سخنرانی‌های خویش مطلبی را (عبارات گوناگون و مضمون و استدلال واحد) مکرر مطرح، و بر آن تأکید کرده است، و آن، این که انقلاب اسلامی، رویدادی اعجاز‌انگیز و فراتر از محدوده تنگ امور مادی بوده^۱، و دست غیبی الهی به وسیله امام عصر علیه السلام در ایجاد و گسترش آن دخالت دارد. آن بزرگوار، پیروزی انقلاب اسلامی را «اعجاز بزرگ قرآن» و «مائده بزرگ آسمانی»^۲، «نصرت اعجاز‌آمیز اسلام بر کفر»^۳، و «تحفه خدا از عالم بالا»^۴ به مردم ایران می‌خواند و برای اثبات آن، برچند واقعیت ملموس و عینی انگشت می‌نهاد که می‌توان آنها را به این گونه، دسته‌بندی کرد:

۱. نخستین نکته‌ای که امام راحل بر آن تأکید می‌کند، اتفاق و یکپارچگی عجیب مردم ایران در سراسر کشور و بروز حس تعاون در آنها برای مبارزه با رژیم پهلوی، تمنای حکومت اسلامی، و خدمت خالصانه به هموطنان در سالهای ۵۶ به بعد است.

به گفته امام، پیش از آن تاریخ، هر گروه و طبقه‌ای، ساز خود را می‌زد و راه خود را می‌رفت. دل‌ها از هم دور بود و طبقات مختلف، از هم بیگانه، بلکه بدبین

۱. به تعبیر امام در ۵۸/۳/۳۰، «در این انقلاب و تحول، آنچه رخ داد، فوق فکر و توان ما بود».

۲. سخنان امام در ۵۹/۱۱/۲۲.

۳. سخنان امام در ۵۸/۱۱/۲۲.

۴. سخنان امام در ۵۷/۱۲/۵.

بودند؛ دانشگاهیان و روحانیان، همدیگر را قبول نداشتند. در سال‌های ۵۶ و ۵۷ ناگهان دل‌ها و زبان‌ها یکی شد و طبقات و اقشار مختلف کشور- دانشگاهی و روحانی، باسواد و بی‌سواد، شهری و روستایی، صنعتگر و کشاورز و پزشک و مهندس، نظامی و غیرنظامی، زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان خردسال- یکباره روی شعار «مرگ بر شاه» و «نابود باد رژیم پهلوی» وحدت یافتند و یکدل و یک‌زبان، خواستار سقوط رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی شدند.^۱

موج قیام بر ضد رژیم و تمنای نظام اسلامی، در قالب تظاهرات شبانه روزی، حتی به ده‌های کوچک و دورافتاده کشور، راه یافت. در همین راستا، حس همدلی و تعاون عجیبی بین مردم ایجاد شد. حتی جوانانی که سال‌ها در اروپا و آمریکا تحصیل کرده بودند، شوری شگفت یافتند که به ایران بازگشته و به ملت خویش خدمت کنند؛ به روستاها بروند و با کشاورزان بجوشند؛ مشکلات آنان را بر طرف سازند؛ مداوایشان کنند؛ همپای آنها بیل بزنند، و خلاصه برای پیشرفت این مملکت فداکاری کنند.^۲

امام راحل در تبیین مسأله، نمونه‌های جالبی از این اتفاق و اتحاد ملی را (به نقل از کسانی که در کوران انقلاب، در ایران می‌زیستند و گاهی مشهودات مستقیم خویش) نقل می‌کند. از جمله آن که، در یکی از تظاهرات، دیده شد پیرزنی با کاسه‌ای پول خرد در دست، در مسیر ایستاده است. ناقل مطلب، نخست تصور می‌کند که وی گدایی می‌کند؛ اما جلو که می‌رود معلوم می‌شود گدا نیست. ماجرا را از وی می‌پرسد، پیرزن می‌گوید: «این مردم که می‌بینید ساعت‌ها است برای تظاهرات از خانه خود بیرون زده، و از خانواده و بستگان خویش دور و بی-خبرند. این پول‌ها، سکه‌های دوریالی و پنج‌ریالی است که آورده‌ام تا اگر خواستند، به وسیله آن به بستگان یا دوستان خود تلفن بزنند و آنان را از نگرانی بیرون

۱. نویسنده زمانی با یکی از شخصیت‌های کهنسال کشورمان، آقای عبدالله خاوری، مصاحبه می‌کردم. وی -که از وکلا و روزنامه‌نگاران و سیاسیون پس از شهریور ۱۳۲۰ است- از قول یکی از درباری‌ها نقل کرد: «در ایام اوج‌گیری انقلاب، روزی شاه در یکی از کاخ‌های خود ایستاده بود و فرزندانش هم دورش بودند. از دور، صدای تظاهرات مردم آمد و غریباً «مرگ بر شاه» شنیده شد. شاه لختی گوش سپرد و سپس، از خشمش برگشت و به دختر کوچکش گفت: «بروید! شما هم بروید مرگ بر شاه بگویید! شما هم بروید قاطی اینها بشوید و مرگ بر شاه بگویید».

۲. ر.ک: صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۹ و ۳۷۰.

آورند». دیگری نقل می‌کند در یکی از تظاهرات، شخصی یک ساندویچ در دست داشت. آن را تکه تکه کرد و به ده‌ها نفر داد؛ در حالی که ساندویچ خوراک یک نفر است و برای بسیاری، یک ساندویچ نیز کم است. می‌گفت: «صحبت این نبود که من بخورم و بقیه هیچ، نه، همه هر چه داریم با هم می‌خوریم».^۱ مردمی که در کوچه و خیابان تظاهرات می‌کردند، اهل محل به آنها آب و نان می‌رساندند.^۲ خلاصه یک حس تعاون عجیب، همه طبقات را فراگرفته بود. حضرت امام (در ۵۸/۱/۲۹) فرمود:

من در پاریس که بودم و می‌شنیدم که تمام مردم بلاد- از آن اقصا بلاد تا مرکز، از دهات کوچک تا شهرستان‌های بزرگ- همه با هم متحد شدند و یک کلمه می‌گویند و آن این‌که «سلسله پهلوی، نه و جمهوری اسلامی، آری» من آن‌جا این طور فهمیدم که این دست، دست غیب است. انسان نمی‌تواند این وحدت را تحصیل کند. انسان‌ها شعاع فعالیتشان محدود است. ممکن است یک شهر را، یا یک استان را... به وحدت کلمه برساند. ممکن است یک گروه از مردم را وحدت کلمه در آنها ایجاد کند؛ لکن یک کشور سی و چند میلیونی- با اختلاف گروه‌ها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور آنها- همه با هم مجتمع شدند و همه با هم دست به هم دادند و یک مطلب را خواستند. این نیست، الا این‌که دست غیبی در کار است؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان علیه السلام.^۳

۲. نکته دیگر، تحول روحی عجیب در مردم ایران از حالت «ترس و هراس»، به «شجاعت» «تهور». برابر رژیم پهلوی و ساواک جهنمی و نیز حامیان قدرتمند خارجی او (آمریکا، انگلیس، شوروی...) بود. پیش از سال ۵۶ یک پاسبان، به بازار تهران می‌آمد و برای مثال می‌گفت: «فردا چهارم آبان است و باید همه چراغانی کنید» و هیچ کس جرأت سرپیچی از این فرمان نداشت و همه اطاعت می‌کردند؛ اما همان مردم، از خانه و مغازه بیرون می‌ریزند و برابر توپ و تانک و مسلسل می‌ایستند و با غریو «مرگ بر شاه» در و دیوار را به لرزه می‌افکنند، یعنی قله رژیم شاهنشاهی را هدف می‌گیرند و بعد هم که یکی گلوله می‌خورد، دومی و سومی

۱. همان، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۵۷۳ و نیز ر.ک: همان، ج ۲، ص ۵۵-۵۶ و ج ۳، ص ۳۵ و ۳۵۲ و ۳۷۶-۳۷۸.

پیش می‌آید و جای او را می‌گیرد. پیش از آن، از ترس ساواک، همه از هم پرهیز می‌کردند؛ حتی گاه پدر از پسر، و پسر از پدر حساب می‌برد، و از گشودن عقده دل نزد وی پرهیز می‌کرد؛ اما ناگهان، همه این ترس‌ها فرو ریخت و همان مردم - در حالی که نه از شاه و ارتش و ساواک جهنمی او ترسیدند و نه هیبت ابرقدرت - های پشتیبان وی هراسی داشتند - به میدان آمدند و با شهادتی چشمگیر و مثال‌زدنی پنجه در پنجه رژیم تا پهلوی افکندند.^۱ به ویژه، روحیه شهادت‌طلبی در مردم (به خصوص جوان‌ها) شگفتی‌ها آفرید. امام علیه السلام نقل می‌کند:

پس از انقلاب، دختر و پسری نزد من آمدند که بین‌شان صیغه عقد جاری کنم. زمانی که مراسم اجرای عقد تمام شد، عروس، کاغذی نوشت و به دست من داد. وقتی پس از رفتن آنها کاغذ را نگاه کردم، دیدم نوشته است که: «آقا! من عاشق شهادتم و دعا کنید من شهید شوم».^۲ در همین راستا، بسیاری از خانم‌هایی که با افسون تبلیغات رژیم، به دنبال خودآرایی و این‌گونه امور بودند، در جریان انقلاب، متحول شده و به صف مبارزان سرسخت با رژیم پیوستند.^۳

انصراف دل‌ها از مسائل مادی و گرفتاری‌های شخصی^۴ به دین خدا و اتحاد طبقات ملت در تمنای نابودی رژیم فاسد طاغوتی و استقرار نظام الهی^۵ و همچنین برآب شدن نقشه‌هایی که استبداد پهلوی و اربابان وی در طول پنجاه سال، برای فساد و انحراف جوان‌های طراحي کرده بودند،^۶ از امور خارق‌العاده‌ای بود که در انقلاب رخ نمود و با اسباب مادی و ظاهری قابل توجیه نیست.

۳. نکته سوم که امام، در اثبات وجه «الهی و اعجاز‌انگیز» انقلاب، مورد تأکید قرار می‌دهد، رعب و هراسی است که در دل شاه و حامیان قدرتمند شرقی و غربی وی افتاد و سبب شد (به تعبیر مرحوم امام) از مقابله جدی با نهضت

۱. همان، ج ۳، ص ۵۷۴، وج ۷، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۲. همان، ج ۶، ص ۵۶۷.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۳۹.

۴. «آنی که حاضر نبود یک روز دکانش را رها بکند، شش ماه رها کرد. نه شش ماه رها کرد و نگران بود، شش ماه رها کرد و عاشقانه رها کرد» (صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۳).

۵. همان، ج ۴، ص ۴۷۵-۴۷۶.

۶. همان، ج ۶، ص ۵۶۵-۵۶۶.

منصرف شوند و از واکنش‌ها و اقدامات تند و خشن برابر انقلاب و انقلابیان خودداری کنند.

در صدر اسلام هم، از اموری که به شکست کفر و پیروزی مسلمانان کمک کرد، هراسی بود که خداوند در دل کفار افکند و موازنه قدرت را به سود مسلمانان تغییر داد: «سنلقى فی قلوب الذین کفروا الرعب»^۱. این رعب، در جریان انقلاب نیز تکرار شد و دشمنان قیام داخل و خارج را سر در گم کرد و مانع واکنش تند آنها شد، به همین دلیل، اگر چه انقلاب خالی از ضایعات نبود، نسبت به آنچه پیش-بینی می‌شد و در موارد مشابه آن در تاریخ نیز دیده می‌شد، سطح ضایعات بسیار پایین بود.^۲

پیروزی ملت با دست کاملاً خالی و در جنگی به شدت نابرابر با رژیم پهلوی (که از حمایت قدرت‌های جهان‌خوار آمریکا، انگلستان، روسیه و... حتی رؤسای کشورهای اسلامی، مانند صدام برخوردار بود)^۳ از دیگر عجایبی بود که در انقلاب رخ داد و از محاسبات معمول مادی و سیاسی فراتر بود. حضرت امام علیه السلام می‌فرماید:

یکی از بزرگ‌ترین همراهی‌های خدای تبارک و تعالی با ملت ما، این بود که اینها را از مقابله جدی منصرف کرد. اگر اینها می‌خواستند که مثلاً مثل حالای افغانستان [اشاره به دوران اشغال خونین افغانستان توسط ارتش سرخ] رفتار کنند، خوب خیلی زیاد ما ضایعه داشتیم...^۴

و در حالی دیگر فرمود:

اینها را خدای تبارک و تعالی منصرف کرد و یک رعبی در دلشان انداخت. یک انصرافی برایشان حاصل شد که مقابله نکنند. مقابله هم بکنند، مقابله‌های خیلی جدی نباشد. این انصرافی بود که خدا در قلب اینها ایجاد و رعبی بود که ایجاد کرد. ترسیدند؛ یعنی یک قدرت بزرگ شیطانی از یک ملت بی‌ساز و برگ ترسید و نتوانست مقاومت بکند.^۵

خدای تبارک و تعالی وضعی پیش آورد که دشمن‌های ما همچو ترسیدند

۱. سوره آل عمران: ۱۵۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۸۸.

۳. سخنان امام در ۵/۱/۵۸.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۳.

۵. همان، ج ۶، ص ۳۲.

که نتوانستند بمانند، دست به سلاح، به آن طوری که می‌خواستند ببرند، نبردند؛ یعنی یک مانع غیبی مانع شد از این که این‌ها مثلاً با آن سلاح‌هایی که داشتند ببینند همه تهران، همه قم را و سایر جاها را بمباران کنند... از آن طرف، وقتی که هجوم آورد به آنها، تمام قشرهایی که مادون آن طبقه فاسد اول بود، پیوستند به ملت، اینها کارهایی بود که خدای تبارک و تعالی کرد که دشمن را برگرداند، دوست کرد، و آنها هم که در رأس بودند، همچون خوفی در دلشان انداخت که دیگر نتوانستند مقابله کنند.^۱

نکات سه گانه فوق (اتحاد مردم بر ضد رژیم، تبدیل روحیه آنان از ترس به شجاعت و رعب و سردرگمی دشمنان ملت) به صورت ترجیع‌بندی مکرر در سخنرانی‌های امام، مطرح شده است.^۲ در خلال این سخنرانی‌ها، امام بر نکته چهارمی نیز تأکید می‌کند:

۴. چهارمین نکته‌ای که امام بر آن تأکید می‌کند، آن است که، در ایام انقلاب، تصمیم‌ماهایی از سوی آن بزرگوار (به عنوان رهبر نهضت) گرفته شده و به وسیله ملت اجرا شد، که ضرورت و فوریت آنها، در زمان تصمیم‌گیری، معلوم نبود و مدت‌ها پس از زمان عمل و اقدام، مشخص شد. به گفته آن رهبر فقیه: «یک سری کارهایی ما می‌کردیم که آن زمان ما نمی‌فهمیدیم چه می‌کنیم: بعد می‌دیدیم که کار درست و کارستان، همین بوده که انجام داده‌ایم». از این امور، هجرت امام به پاریس بود که از سر ناچاری و پس از بستن مرزهای کویت به روی وی صورت گرفت. امام در آغاز فقط به هجرت به کشورهای اسلامی (مانند کویت

۱. همان، ج ۶، ص ۴۴۹. ابراهیم صفایی - مورخ مشهور که بارها با دکتر امینی دیدار و گفت‌وگو داشته - می‌نویسد: «من آخرین بار، امینی را در آبان ۱۳۵۷ در خانه شهری او در خیابان بهارستان شمالی دیدم. از اوضاع روز سخن به میان آمد. گفت: "جمعی عجزه، دور شاه را گرفته‌اند و همه به او دروغ می‌گویند و خود او هم عاجز است و قدرت تصمیم‌گیری ندارد و در حالی که برخی از رجال سابق را می‌خواهد و از آنان چاره‌جویی می‌نماید، نظریات هیچ یک را نمی‌پذیرد، همچنان که نظریات مرا هم نپذیرفت و راستی نمی‌داند چه بکند!» (ابراهیم صفایی، *چهل خاطره از چهل سال*، ص ۳۱۴، انتشارات علمی، تهران ۷۳).

۲. ر. ک، (صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۷۳-۵۷۴ و ج ۴، ص ۲۲۴-۲۲۷، و ۴۷۵-۴۷۶ و ج ۱۵، ص ۴۱-۴۳ و ج ۵، ص ۱۳۷ و ج ۵، ص ۲۳۸-۲۳۹ و ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۲ و ج ۶، ص ۲۲-۲۳ و ۳۱-۳۲ و ج ۶، ص ۴۴۸-۴۴۹ و ۵۶۵-۵۶۷ و ج ۷، ص ۵۴-۵۵) همچنین در جمع اعضای شرکت کننده در کنفرانس بین‌المللی بررسی مداخلات آمریکا در ایران، و در جمع دانشجویان و استادان دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ج ۷، ص ۲۸۰-۲۸۱ و ۲۸۴-۲۸۶).

و سوریه) می‌اندیشید.

نمونه دیگر حکمی است که امام، در اواخر دوران نخست وزیری بختیار برضد حکومت نظامی صادر کرد. آن بزرگوار خود تصریح می‌کند:

شاپور بختیار که اعلام حکومت نظامی کرد، ما هم گفتیم: «نه خیر، حکومت نظامی را بشکنید» علت این که گفتیم مردم، حکومت نظامی را بشکنند این بود که ما مخالف حکومت نظامی بوده و همیشه در اعلامیه‌ها آن را محکوم می‌کردیم، خصوصاً این که آنها اینک دامنه حکومت نظامی را به روز هم کشانده بودند و طبعاً باید مخالفت می‌کردیم. اما بعدها فهمیدیم، اعلام حکومت نظامی در آن تاریخ، توطئه‌ای بوده برای این که شهر را قبضه کنند و هیچ کس از جای خود نتواند تکان بخورد و بعد هم سران نهضت را تماماً دستگیر و اعدام کنند و بساط را برچینند و این کار ما [ایستادگی در برابر حکومت نظامی بختیار] اقدامی کاملاً ضروری و حیاتی بوده است.

آمدن امام از پاریس به تهران - در میانه انواع خطرها، دسیسه‌ها و حتی مخالفت دوستان صلاح‌اندیش - نیز، از همین اقدام‌ها بود؛^۱ چون بسیار راحت می‌توانستند هواپیمای امام را بین راه منفجر کنند و در این صورت، معلوم نبود کدام دادگاه بین‌المللی بتواند این ماجرا را پی‌گیری کند.^۲

امام راحل، همه این امور چهارگانه را بیانگر دخالت دست غیبی الهی می‌داند؛ چه، به اعتقاد او:

آنها می‌توانستند با یک یورش بیابند و تهران را بمباران کنند و [جلوی] این

۱. رک: سخنان امام به مناسبت سالگرد هجرت به پاریس، در جمع اعضای دولت موقت، در تاریخ ۵۸/۷/۱۱ (صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۲-۲۳)

۲. عجیب است که در خاطرات مسعود انصاری (افراد منسوب به فرح و از همکاران پیشین رضا پهلوی دوم) می‌خوانیم که هنگام بازگشت امام، از پاریس به تهران جمعی از خلبانان و ارتشیان بسیار زبده و وفادار به شاه، با - که آن زمان، در مراکش بود - تماس گرفته و گفتند: «قربان! اجازه می‌دهید هواپیمای امام را بین راه منفجر کنیم؟ شاه گفت: «نه، نه، ابتدا این کار را نکنید!» در حالی که اولاً در آن شرایط بحرانی که شاه از کشور گریخته و نظام شاهنشاهی، بر لبه پرتگاه نابودی قرار گرفته بود و آینده سیاهی در انتظار حامیان شاه بود، اصلاً زمینه‌ای برای اجازه خواستن از شاه فراری برای کشتن رهبر سازش‌ناپذیر مخالف وی وجود نداشت، و ثانیاً اگر چنین اجازه‌خواهی هم صورت می‌گرفت شاه با آن وضع تباہ و آبروی ریخته و عقده‌های انباشته‌اش، باید ضمن استقبال از این پیشنهاد، به آنها مدال هم می‌داد!

نهضت را... بگیرند. آن که نگذاشت این امور بشود، آن که منصرف کرد... همه قدرتمندان را از این که دخالت حاد بکنند... کی بود؟ آن کی بود که مشت را بر مسلسل و تانک پیروز کرد؟ غیر از خدا، همچو قدرتی بود؟ من و شما همچو قدرتی داشتیم؟ آن، کی بود که از مرکز تا سرحدات [=مرزها]... تمام افراد یک کشور سی و چند میلیونی را... یکصدا بکنند؟ از بچه‌های کوچک هفت‌ساله و شش‌ساله‌ای که تازه یک صبحی می‌توانند بکنند تا پیرمردهای هشتادساله‌ای که... دیگر نمی‌توانند کاری انجام بدهند همه اینها را یکصدا کرد؟ آن که این قلوب را با هم نزدیک و.. این مشت‌ها را به یک طرف بسیج کرد... کی بود؟! کدام قدرت می‌توانست یک همچو معجزه‌ای را بکنند؟! در آن دهات دورافتاده- ای که مثل چاپلق و بوربور (که طرف‌های ماست...)... صبح که می‌شود مردم دنبال آخوندشان می‌افتند و راهپیمایی می‌کنند. آن کی بود که یک همچو قدرتی داشت که سر تا ته کشور را افراد با همه گرفتاری‌هایی که داشتند از گرفتاری‌های خودشان منصرف کند و بیاورد در میدان، مقابل توپ و تانک به مبارزه؟ آن کی بود که جوان‌های ما [را که].. در عصر تاریک پهلوی [به فساد] کشیده شده بودند- و این شمیران و تمام بقعه- هایی که در اینجاها هست مرکز این طور گرفتاری‌ها بری جوان‌های ما بود.. از مراکز فساد، به میدان مبارزه کشاند؟ آن کی بود که این تحول را در کشور ما... ایجاد کرد که اشخاصی که از یک پاسبان، یک بازار از یک پاسبان می‌ترسید، یک بازار؛ شماها دیده بودید اگر یک پاسبان می‌آمد در بازار تهران، بزرگ‌ترین بازار ایران و می‌گفت که باید بیرق بزیند، کسی به خودش اصلش همچو اجازه‌ای نمی‌داد که نه خیر نباید، ابتدا همچو چیزی نبود در کار. آن کی بود که این جمعیتی که این طور بودند، متحول کرد به یک جمعیتی که آمدند در میدان‌ها و فریاد زدند: «مرگ بر رژیم پهلوی»؟ آنهایی که نمی‌توانستند یک کلمه‌ای راجع به این رژیم صحبت بکنند؛ نه راجع به رژیم، راجع به یک نخست‌وزیری، راجع به یک پاسبانی! آن کی بود که این تحول را یکدفعه ایجاد کرد؟ مدارس ما داشتیم که در مدارس بیابند تزییقاتی بکنند و از آن حال به حال دیگر؟ با مدارس یک قرن هم نمی‌شود این کار را کرد. تبلیغات، این طور بود... یک قرن تبلیغات هم این کار از آن بر نمی‌آید که به این معجزه‌آسایی، با

وقت کم، یک همچو کار بزرگی بکنند. این، آن بود که مقلب القلوب است. آن دعایی که در تحویل وارد شده است تحقق پیدا کرد در ملت ما: «یا محول الحول و الاحوال، یا مدبر اللیل و النهار، یا مقلب القلوب و الابصار، حول حالنا الی احسن الحال»...؛ یعنی متحول شد حال ما از آن خوف به یک قدرت، از آن ضعف به یک قدرت بزرگ، از آن خوف‌ها به یک شجاعت. تمام گرفتاری‌ها... هم از یادشان رفت، تمام خودبینی‌ها... از بین رفت. یک‌دفعه یک ملت سی و چند میلیونی، از یک حالی که در طول مدت شاهنشاهی... داشتند و در این آخر تقویت شده بود، روح یأس و روح بدبینی و روح ترس و اینها که جرأت نمی‌کرد یک آدم در داخل منزل خودش راجع به ساواک... راجع به اعلی حضرت همایونی... پیش اولادش... یک کلمه بگوید، پسر از پدر می‌ترسید، پدر از پسر، برادر از برادر، این چی بود؟ این کی بود که ما را این طور شجاع کرد؟

بعد از آن همه ترس و خوفی که همه‌مان داشتیم، چه شد که یک‌دفعه متحول شدیم به یک روح‌های شجاع؟ او کی بود که بازاری و کاسب - که دنبال... منافع خودش هست -... ایشار کرد و یک ماه، بازار را گاهی در بعضی شهرستان‌ها می‌بستند و هیچ فکر این نبودند که به ما، به این، ضرر خورده است؟ آن کی بود که این معجزه‌ها را کرد؟ غیر از خدا کس دیگری قدرت دارد؟! گاهی وقت‌ها وقتی انقلاب، به یک مقدار پیروزی رسید، دیگر رها می‌کنند؛ آن کیست که ما را باز نگاه داشته است به یک حالی که باز همه فریاد می‌زنند و «جمهوری اسلامی» را می‌خواهند؟ امدادهای غیبی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ادامه دارد.

از دید تیزبین امام، قرائن و شواهد بیانگر امدادهای غیبی در جریان انقلاب، به موارد چهارگانه فوق محدود نبوده و پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافته است؛ از آن جمله، می‌توان به «ماجرای طبس» و «کودتای نوژه» اشاره کرد:

۱. در پی اشغال سفارت آمریکا در تهران، به دستور کاخ سفید، چند هواپیما و هلی‌کوپتر حامل ده‌ها افسر و تفنگدار ورزیده آمریکایی - پس از هماهنگی با ستون پنجم خویش در ایران - مخفیانه به صحرای طبس گام نهادند تا از آن‌جا،

۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۸۴-۲۸۵.

برای حمله به مراکز حساس پایتخت و نجات گروگان‌ها بهره‌برند؛ اما گرفتار طوفان شدیدی از شن شوند (که به قول پیرمردهای یزدی، از ۹۰ سال پیش تا آن زمان سابقه نداشت) و در ۵ اردیبهشت ۵۹، در اثر برخورد با شن‌های کویر، چند هواپیما و هلی‌کوپتر منفجر، و جمعی از مهاجمان سوخته و به خاکستر تبدیل شدند.

حجت الاسلام حاج شیخ صادق خلخالی - که پس از واقعه، در محل حادثه حضور یافته و از نزدیک شاهد اجساد سوخته بوده است - در مصاحبه با مجله حضور، در این باره می‌گوید:

تقریباً بعد از نماز صبح بود، در منزل آقای [آیت‌الله سید روح‌الله] خاتمی در اردکان بودم. حاج احمد آقا [خمینی] تلفن زدند و گفتند: «کجا هستی ما شما را پیدا نمی‌کنیم؟» گفتم: «من دیشب نائین بودم، انارک بودم. در آخر شب آمدیم منزل آقای خاتمی.» گفت: «نمی‌دانی چی شده؟» گفتم: «نه». گفت: «آمریکایی‌ها حمله کردند به دشت طبس. می‌خواستند بیابند لانه جاسوسی را بگیرند، طوفان آنها را شکست داده. شما به دستور امام حرکت کنید، مسیر را تغییر بدهید به طرف طبس». من به احمد آقا گفتم: «دیشب طوفان خیلی عجیب بود، نزدیک بود ماشین را وارونه کند».

ما حرکت کردیم رفتیم به رباط، از آنجا هم رفتیم دشت طبس. آنجا قیامت بود. آدم صورت ظاهرش را می‌دید که یک هلی‌کوپتر و یک هواپیمای غول‌پیکر به هم خورده بود، آتش گرفته بود. اصلاً تمام آن دشت، یک کیلومتر به یک کیلومتر، همه نارنجک بود؛ نارنجک دستی. نمی‌دانم از کجا درآمده بود. عرض کنم که کارتر اصرار می‌کرد ۹ نفر آمریکایی کشته شده‌اند یا این که ما ۹ نفر جنازه آورده‌ایم. البته آنها به کلی سوخته بودند و اسکلتشان مانده بود که دست می‌زدی، پودر می‌شد...؛ لذا نمی‌شد آنها را حرکت داد... می‌خواستیم آنها را بیاوریم، گذاشتیم لای پنبه و درست کردیم. تفنگ زیاد بود؛ تفنگ‌های سبکی بود مثل این ژ.س.ها. فشنگ زیاد بود و آر.پی.جی. ماشین توسط چتر از هواپیما آمده پیاده شده بود. خلاصه اسلحه و مهمات هرچه بخواهید [بود]. مدارک زیاد بود. نقشه‌هایی که از هلی‌کوپترها جمع‌آوری کردیم... ریختیم توی یک چادر رخت‌خواب بزرگ و بستیم. توی نقشه‌ها [بود که] مثلاً از فیلیپین حرکت کرده، آمده جزیره سیری و از جزیره آمده بندر عباس. بعد آمده به

دشت طبس، که از این جا برود به تهران و از تهران برود به فرودگاهی که
 الآن کنار مرقد امام قرار دارد و از آن جا برود به قم و از آن جا خارج
 بشود... غرض این که مدارک مفصلی که توی هلی کوپترها بود [و] هلی-
 کوپترها هم همه غول پیکر بود، همه این‌ها را آوردیم در لانه جاسوسی،
 دادیم به آقای خوئینی‌ها، حاج احمد آقا هم آن جا بود، تحویل آنها دادیم.^۱

نویسنده کتاب آمریکا در اسارت می‌نویسد: «این شرمساری و خجالت، بین
 نیروهای ارتش به طور گسترده‌ای عمیق شد و همچنان جریان دارد؛ مخصوصاً در
 میان آنان که مستقیماً در این ماجرا درگیر بودند». ^۲ حتی فرمانده آمریکایی
 عملیات طبس - که یک سرهنگ بازنشسته به نام چارلز بکویت بود «صبح دو
 شنبه ۱۳ ژوئن ۱۹۹۴ (۲۳ خرداد ۷۳) به نحو مشکوکی درگذشت».^۳

رهبر فقید انقلاب، پس از آن ماجرا، (۱۴ خرداد ۵۹) طی کتابی در جمع
 اعضای شرکت کننده در کنفرانس بین المللی بررسی مداخلات آمریکا، در ایران
 فرمود:

نباید بیدار شوند آنهایی که توجه به معنویات ندارند و به این غیب ایمان
 نیاوردند؟ کی این هلی کوپترهای آقای کارتر را که می‌خواستند به ایران
 بیایند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شن‌ها ساقط کردند. شن‌ها مأمور خدا
 بودند، باد مأمور خدا است. قوم عاد را باد از بین برد، این باد، مأمور خدا
 است. این شن‌ها همه مأمورند...^۴

۲. عملیات کشف و خنثاسازی کودتای خطرناک نوژه نیز با پارس یک سگ به
 یکی از پاسداران آغاز شد که به تعبیر امام راحل، «از جنود خداوند بود». آن
 بزرگوار در ۵۹/۴/۲۰ (در جمع روحانیان و ائمه جماعت تهران و شهرستان‌ها)
 فرمود:

۱. مجله حضور، شماره ۲، آبان ۷۰، ص ۴۸. درباره ماجرای طبس و سخنان آمریکایی‌ها درباره آن و تصاویر
 جالب از اجساد سوخته مهاجمان، رک: همان، ش ۸، پاییز ۷۳، ص ۱۹۳، روزنامه کیهان، ش ۱۱۵۶۱،
 (۶۱/۲/۵)، ص ۱۲-۱۳؛ روزنامه قدس، سال ۱۰، ش ۲۷۰۰، (۷۶/۲/۱۴)، ص ۸؛ مجله بصائر، سال ۶، ش ۲۷،
 ص ۱۸۳-۱۸۴.

۲. ماروین زونیس، کارتر و سقوط شاه، ص ۹۲.

۳. روزنامه کیهان، ش ۱۵۰۸۳، (۷۳/۳/۲۵)، ص ۱۶.

۴. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۸۱.

شما می‌دانید که توطئه‌ها از همه اطراف هست و رو به افزایش است؛ لکن از این توطئه‌هایی که منتهی به سلاح و قوای مسلح... [می‌شود]، هیچ باکی نیست و آنها را خدای تبارک و تعالی همراهی می‌کند، چنانچه کرد و می‌بینید. همین امروز... یکی از علمای جماران.. قصه‌ای را نقل کرد که از آن قصه فهمیدم که عنایت خدا با ما است. ایشان فرمودند که یک خانه- ای را- در ظاهراً شمیرانات-، این آقایانی که در کمیته بودند و پاسدارها و اینها، به عنوان این که شنیده بودند اینجا قمار خانه است، رفته بودند... در این قمارخانه را ببندند، وقتی هم رفتند دیدند که بله، بساط قمار و مشروبات و اینها هم هست. یکی از پاسدارها رفته است پشت آن‌جا که برود ببیند اینجا چه خبر است، یک سگی همچو حمله کرده به او که او را وادار کرده که برود به در زیرزمین وقتی رفته در زیر زمین، کشف [کرده] یک مقدار زیادی اسلحه و امثال ذلک زیاد، که شاید بعد در رادیو و اینها اطلاع بدهند به ملت. گفتم به آن آقا: «با هدایت سگ، این واقع شده». این سگ مأمور است، همه عالم مأمورند. آن باد و شن مأمور بود، امروز هم در این قصه، سگ مأمور بوده است که این پاسبان را ملزم کند که برود کشف بکند. از این امور، خوفی نداشته باشید...^۱

از امدادهای گوناگون الهی در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق- به ویژه فتح خرمشهر که به گفته امام، آن را خدا آزاد کرد- در می‌گذریم و تشریح و تبیین آن را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم.

پیروزی انقلاب، کار خدا بود که به وسیله امام عصر علیه السلام انجام گرفت

در تبیین رویدادهای شگفت انقلاب، امام راحل، خود را عامل پیدایش این تحول و پیروزی شگرف ندانسته و آن را تنها کار خدا می‌شمارد:

ملتی با نداشتن هیچ ابزار و ساز و سلاح، بر ابرقدرت‌ها و بر قدرت شیطانی‌ای که تا دندان مسلح بودند، غلبه کرد؛ لکن این، من نبودم که این غلبه را نصیب شما کرد، این خدای تبارک و تعالی بود.^۲

طبعا وقتی رهبر کبیر انقلاب، در این کار نقش اساسی نداشته باشد، کسان

۱. همان، ج ۷، ص ۳۷۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۵۷۳ و ج ۴، ص ۲۳.

دیگر (از سران نهضت یا افراد مردم) به طریق اولی، در این کار نقش اساسی نداشته‌اند: «این پیروزی، ارتباط به من نداشت. من یک طلبه هستم و نباید این را به من متصل کنید. پیروزی، ارتباط به ملت هم نداشت، این پیروزی، مربوط به خدا بود»^۱. آری، «عنایت خدا به این ملت، این پیروزی را به ما داد. هیچ کس نکرده، خدا کرد. هیچ کس نیست، آن که هست، خدا است»^۲.

امام خمینی علیه السلام از آنچه گفته شد، یک گام بلند فراتر رفته و اعلام می‌کند: این تحول و پیروزی، کار خدا بود که به وسیله امام عصر علیه السلام انجام گرفت. - در سخنرانی ۵۸/۱/۳۰ می‌فرماید:

شما می‌دانید که این پیروزی به دست آمده است؛ لکن این، من نبودم که این پیروزی را به دست آوردید به واسطه من. این خدای تبارک و تعالی، در سایه امام زمان علیه السلام ما را پیروز کرد....

چه شد که پس از مدت کمی این تحول پیدا شد؟ سابق، همه چیز ما را می‌بردند و ما نفس نمی‌کشیدیم. سابق، جوان‌های ما را در زندان‌ها زجر می‌دادند و اعدام می‌کردند و ما قدرت حرکت نداشتیم. سابق، چپاولگران، همه چیز ما را چپاول می‌کردند و ما نفس نمی‌کشیدیم. چه شد که این ملت همچو متحول شد؟ جز عنایت خدا چه بود؟.. این دست غیبی بود که این تحول را پیش آورد.^۳

نیز در ۵۸/۱/۲۹ یادآور می‌شود:

این حقیقتی است که باید اعتراف کرد قلعه محکمی بود که احتمال فتح آن نمی‌شد... ملت، با نداشتن هیچ ابزار و ساز و سلاح در مملکت، بر ابرقدرت‌ها و بر قدرت شیطانی - که تا دندان مسلح بودند - غلبه کرد، ولکن این، من نبودم که این غلبه را نصیب شما کردم؛ این خدای تبارک و تعالی بوده... یک کشور سی و چند میلیونی - با این اختلاف گروه‌ها، با اختلاف آمال و آرزوها، با اختلاف فهم و شعور - آنها همه مجتمع شدند و همه با هم، دست به هم دادند و یک مطلب را خواستند و آن

۱. همان، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲. سخنان امام در ۵۸/۴/۱۰.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۳.

این که: یک دست غیبی در کار است، خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان علیه السلام.^۱

همچنین، پس از رفتن از تهران به قم (اسفند ۱۳۵۷)، در سخنانی بر سر مزار شهدا در قبرستان بقیع قم - ضمن اشاره به مبارزه‌های مستمر تاریخ تشیع - فرمودند: «قانون اساسی جدید، باید بر مبنای مذهب تشیع اثناعشری تدوین گردد» و براین نکته دو بار تأکید کرده، سپس با حالتی برافروخته و ملتهب افزود:

ما در این نهضت، منت از خدا و امام عصر می‌کشیم. حقایق نباید مخفی یا مبهم بماند. این قیامی که از ۱۵ خرداد شروع شد، و تا کنون باقی است و امید است باقی باشد، تا همه اهداف اسلام جامه عمل بپوشد، قیامی اسلامی است، قیامی ایمانی است، پیروی هیچ قیامی نیست... این اسلام است که غلبه کرد بر ابرقدرت‌ها، این اسلام است که فرزندان او به شهادت راغب هستند... این دست غیبی الهی بود که مردم ایران را در سرتاسر، از بچه دبستانی تا پیرمرد بیمارستانی با هم همصدا و هم‌مطلب کرد... هیچ بشری قادر نیست که همچو بسیجی بکند، هیچ ملتی نمی‌تواند این طور بسیج شود. قدرت ایمان، قوه اسلام، قدرت معنوی ملت، این پیروزی را به ما ارزانی داشت.

ما منت از خدای تبارک و تعالی می‌کشیم، ما منت از ولی عصر می‌کشیم که پشتیبانی از ما فرمودند. نباید ابهامی در قضایا باشد. اگر چنانچه ابهامی در قضایا باشد یا بخواهند منحرف کنند این نهضت اسلامی ما را، منتهی به شکست خواهد شد، خیانت به ملت است، خیانت به اسلام است.^۲

۱. همان، ج ۳، ص ۵۷۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۱۷-۴۱۸. پیش از آن نیز، در آستانه رفتن از تهران به قم (۵۷/۱۲/۱۹) در پیام به ملت ایران فرمود: «در این موقع که قصد تشریف به قم، حرم اهل البیت علیهم السلام را دارم، لازم است از ملت بزرگ ایران عموماً تشکر نمایم. الحق، به همت والای این ملت رنجیده بود که با اتکال به قدرت لایزال الهی و اعتماد به ولی عصر علیه السلام پیروزی بر قدرت‌های شیطانی حاصل شده» (صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۵۶). نیز در ۲۴ بهمن ۵۷ (دو روز پس از پیروزی انقلاب) در پیام خویش به ملت ایران، از آنان به عنوان سربازان امام عصر یاد کرده و فرمود: «اهالی محترم ایران، جنود اسلامی ولی امر علیه السلام! نگذارید اسلحه به دست مخالفان اسلام بیفتد؛ فرصت به دشمنان ملت و خدای متعال ندهید». (همان، ج ۳، ص ۳۷۵).

آثار امید به فرج در آینده نزدیک را (به خلاف اختناق سخت حاکم بر کشور) در برخی نوشته‌های امام یا در سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۷ می‌بینیم. برای نمونه می‌توان از نامه‌های امام در ۱۹ خرداد ۱۳۴۵ (۱۹ صفر ۱۳۸۶) به مرحوم شهید آیت‌الله سعیدی و دیگران یاد کرد.^۱

یقین امام به درستی راه و پیروزی خود در پاریس

با همین نگاه و نگرش بود که رهبر فقید انقلاب، ماه‌ها پیش از بهمن ۵۷ اطمینانی عجیب به پیروزی جنبش و سرنگونی رژیم داشت و به این و آن می‌گفت: «شاه رفتنی است. به فکر روزها و اقتضانات پس از پیروزی باشید» و این در حالی است که هنوز هیبت و هیمنه رژیم، شکسته نشده بود و کسانی مانند مهندس بازرگان، به مبارزه گام به گام با حکومت پهلوی و تسخیر کرسی‌های مجلس شورا می‌اندیشیدند.

می‌دانیم که مرحوم امام، در ۱۴ مهر ۵۷ از نجف به پاریس آمد و آن‌جا افراد زیادی (از جمله استاد مطهری، مهندس بازرگان و...) با وی ملاقات کردند. می‌دانیم که آن ایام، هنوز قدرت جهنمی شاه برپا بود و آثار فروپاشی رژیم ظاهر نشده بود. در نتیجه، چشم‌انداز روشنی پیش روی انقلاب و انقلابیان نبود. با این اوصاف، ملاقات‌کنندگان همگی اظهار می‌کنند: در آن شرایط سخت، یک اطمینان و اعتماد عجیبی در چهره امام نسبت به پیروزی قاطع انقلاب بر رژیم موج می‌زد که حیرت‌انگیز بود. اینک به بیان برخی نظرات می‌پردازیم:

۱. مرحوم فلسفی (واعظ شهیر) در خاطراتش نقل می‌کند: «در مدت اقامت امام در پاریس، افراد زیادی از ایران به پاریس رفتند. از جمله آنها، مرحوم آقای مطهری بود. ایشان قبل از رفتن، به منزل ما آمد و گفت: «شما پیامی برای آقا - امام - دارید؟» دو سه موضوع بود که من به طور خصوصی تذکر دادم. بعد ایشان خداحافظی کرد و رفت. وقتی مرحوم مطهری برگشت، به دیدن ایشان رفتم؛ آن هم در وقتی که کسی نبود، تقریباً اول شب بود. موضوعاتی را که گفته بودم، ایشان به امام گفته بودند و جواب هم گرفته بودند؛ ولی دیدم آقای مطهری

۱. ر.ک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۲۱ (نامه امام به شهید سعیدی) و ص ۲۴۳ (نامه امام به یکی از مقام‌های روحانی).

می گوید: "آقا! من مبهوت هستم". گفتیم: "چرا؟" گفت: "تصمیمی که امام گرفته، با این همه نظامی‌های تا دندان مسلح، با آن همه حمایت‌های آمریکا و انگلستان و فرانسه، نتیجه چه خواهد شد؟ آیا واقعاً این تصمیم، برای ما موفقیت پیش می‌آورد؟" ایشان می‌گفت: "به امام گفتیم: "آقا، خطر مهمی است. خودتان را چه طور می‌بینید؟" امام در جواب فرمود: "علی‌التحقیق پیروزیم" شهید مطهری می‌گفت: "یک روحانی، غیر از یک کاسب است که این حرف را بزند. دیدم از یک طرف امام خمینی است، عظمت دارد و من نمی‌توانم از ایشان بپرسم چرا پیروزیم؟ ولی پرسیدم" ایا به محضر امام عصر شرفیاب شدید و او این خبر را داده است" امام نفی و اثبات نکرد و فقط گفت: قطعاً پیروزیم. گفتیم: الهامی به شما شده است؟ گفت: قطعاً پیروزیم. از هر دری که من وارد شدم ایشان نگفت که واقعیت چیست؛ ولی همچنان با قاطعیت می‌گفت: پیروزیم و اعتنا به این همه تانک و توپ و نظامی و غیره نکنید. علی‌التحقیق پیروزی با ما است.

شهید مطهری - با حالت بهت - این سخنان را به من گفت و خود، متحیر بود. می‌گفت: من نفهمیدم امام از چه منشأ و منبعی به این حقیقت رسیده است.^۱

۲. مهندس بازرگان در سخنانی در ۲۲ بهمن ۶۰، در جمع اعضای نهضت آزادی، ضمن شرح ملاقات خود (همراه دکتر یزدی، در ۳۰ مهر ۵۷ در نوفل لوشاتو) با امام، می‌گوید: «از امام پرسیدم: جناب عالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟ باز هم، ساده‌نگری^۲ و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا

۱. *خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۷۶، ص ۴۳۰-۴۳۱. مرحوم فلسفی پس از بیان حکایت، حدس می‌زند که «این انسان نیرومند الهی در موقعی که از اسارت خارج شد و از تبعید ترکیه به نجف رفت، شاید همان موقع آن الهامات به وی شده بود، لذا چند سال بعد شروع به تدریس ولایت فقیه کرد».

۲. شگفتا که آقای بازرگان، سه سال پس از دیدار مذکور با امام، یعنی زمانی که درستی پیش‌بینی و اطمینان امام علیه السلام کاملاً به اثبات رسیده، باز هم از آن، با تعبیر «ساده‌نگری» یاد می‌کند. در ضمن، آقای بازرگان کم لطفی کرده است، دو سال پس از سخنرانی وی، بیانیه رسمی نهضت آزادی در سال ۶۲ به صراحت بر الطاف پنهان الهی در جریان انقلاب، مهر تأیید زد: «انقلاب اسلامی ایران، بعد از الطاف خفیه الهی، تنها با قدرت متحد و یکپارچه و اکثریت عظیم ملت ایران بود که توانست نظام شاهنشاهی را سرنگون سازد و سلطه سیاسی اجانب را قطع سازد». (نهضت آزادی ایران، *برخورد با نهضت و پاسخ‌های ما*، بهار ۶۲، ص ۳۹).

به تعجب و تحسین انداخت. مثل این که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته و گفتند: شاه که رفت و به ایران آمد، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهند کرد. منتها چون کسی را نمی‌شناسم از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد می‌باشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی، معرفی کنید که مشاورین من باشند و آنها بگویند چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است، تا من به عنوان نامزد، به مردم پیشنهاد نمایم... وزرا را هم آن هیأت در نظر بگیرند که من پیشنهاد نمایم... احساس من (و شاید دکتر یزدی) این بود که ایشان، از ما فقط برای مرحله بعد از انقلاب - که تشکیل دولت و مجلس و اداره مملکت است - می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحله ما قبل، خیالشان راحت، و برنامه معین است. گفتم: چشم...»^۱

۳. محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، نویسنده و مترجم مشهور چپ و عضو حزب منحل شده، نیز در خاطراتش، ضمن شرح سفری که آن سال‌ها به اروپا و روسیه داشته، با اشاره به خوش‌بینی و اطمینان محکم امام خمینی، به پیروزی قاطع انقلاب در سال ۵۷ می‌نویسد: «به راستی، اطمینانی که در سخنان امام است، در تنگنای عقل نمی‌گنجد».^۲

بی‌جهت نیست که امام، پس از روی کار آمدن ارتشبد ازهری (در پیام ۱۴ آبان ۵۷) به ملت ایران فرمود:

از اظهارات پوچ دولت آمریکا و انگلیس و شوروی مبنی بر پشتیبانی از

۱. *شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان*، بهمن ۱۳۶۰، انتشارات نهضت آزادی ایران، ص ۲۷-۲۸، وی در سال ۱۳۵۸ هم تصریح کرد: «وقتی که در نوفل‌لوشاتو با امام ملاقات کردیم، به ایشان ... گفتم که رژیم سلطنتی با وجود ظواهر و اوضاع، هنوز نیرومند است و برای تضعیف و از بین بردن آن، مدتی وقت لازم است» (*روزنامه اطلاعات*، ۵۸/۲/۳۱). در جای دیگر گفت: «همه می‌دانند که من معتقد به سیاست قدم به قدم بودم. معتقد بودم که برای رهایی از دست شاه، فقط یک راه بود و آن، این که آمریکا را مجبور کنیم کم کم شاه را ول کند» (*گفت‌وگوها*، انتشارات برگ، تهران، ۷۶ ش، ص ۳۰). تفاوت امام و آقای بازرگان (به گفته خود بازرگان در سخنرانی مشهورش در دانشگاه تهران، قبل از پیروزی انقلاب) در این بود که بازرگان یک تاکسی ظریف بود که باید برایش راه باز می‌کردند، و امام بلدوزری بود که موانع بزرگ را از سر راه بر می‌داشت و به سوی هدف، استوار گام می‌سپرد.

۲. *از هر دری... ج ۲*، ص ۲۲۴، همچنین ر.ک: سخنان عکاس ایرانی مقیم پاریس از آرامش، قدرت و قاطعیت امام خمینی هنگام ورود به فرودگان پاریس، و نیز سردرگمی و گیجی غربی‌ها از آمدن ایشان به ایران (مجله حضور، ش ۳، ص ۶ و ۱۴)

شاه، برای حفظ منافع خودشان نهراسید، که نمی‌هراسید. ما طالب حق خود هستیم و به حقیق و دست خدا با ماست و بالاتر از دست ابرقدرت-های شرق و غرب است: "یدالله فوق ایدیهم"^۱.

خارجی‌ها نیز دست خدا را در پیشرفت انقلاب، دخیل می‌بینند

عجیب است که نکات چهارگانه فوق-به ویژه غافلگیر شدن غرب از وقوع انقلاب اسلامی ایران و سردرگمی و وادادگی رجال سیاسی و امنیتی آن، برابر انقلاب-گذشته از سخنان امام راحل، در گفتار و نوشتار بسیاری از تحلیلگران غربی و حتی عوامل رژیم پهلوی نیز منعکس شده است.^۲ حتی پال هنت (کشیش انگلیسی مقیم اصفهان در ۱۳۵۴-۱۳۵۹)، نیز در خاطرات خویش بر همین نکات انگشت نهاده و اظهار شگفتی می‌کند. همسر وی (دیانا) در اوایل مأموریت وی در ایران (سال ۱۳۵۴) در خواب، جهش مسجد به سوی کلیسا را می‌بیند. کشیش پال هنت-که در سال‌های آخر حکومت شاه، عضو هیئت مذهبی کلیسای انگلیسی اصفهان (وابسته به انجمن هیأت‌های مذهبی کلیسای بریتانیا) بوده و اوایل پیروزی انقلاب، وحشت‌زده از کشورمان گریخت-خاطرات دوران مأموریتش را به رشته تحریر در آورده است.^۳ وی در این خاطرات می‌نویسد:

در همان اوایل ورودمان به اصفهان بود که [همسر من] دیانا یک شب خواب دید مسجدی به حرکت درآمده است و پس از پریدن روی دیوار، به سمت ما می‌آید!... و فردای آن روز-که دیانا این خواب را برایم تعریف کرد-کوشیدم تا شاید بتوانم تعبیری برایش پیدا کنم.

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. درباره عجز همه‌جانبه قدرت‌های خارجی برابر انقلاب اسلامی ایران، و سخن خود آمریکایی‌های درباره ناتوانی سازمان سیا از درک و پیش‌بینی انقلاب اسلامی و پیشگیری از آن و اختلاف و سردرگمی میان جناح‌های هیأت حاکمه آمریکا و انگلیس در موضع‌گیری برابر انقلاب ر.ک: مقاله ناصر ایرانی در نقد کتاب گری سیک، مندرج در: مجله نشر دانش، سال ۷، ش ۳، ص ۵۰؛ مجله ۱۵ خرداد، ش ۱۷ ص ۶۱-۶۸؛ دکتر کریم سنجابی، *خاطرات سیاسی*، ص ۳۵۳-۳۵۴؛ اردشیر زاهدی، *رازهای ناگفته*، ص ۲۱-۲۲، افراد فراوانی از کارشناسان غربی و نیز ارکان سیاسی و نظامی خود رژیم پهلوی (همچون ارتشبد طوفانیان) به سردرگمی و وادادگی شاه و اربابان خارجی وی در برابر امواج کوبنده انقلاب اسلامی، اعتراف کرده‌اند که ذکر نام و سخنان آنان، دفتری مبسوط و مستقل می‌طلبد.

۳. *خاطرات پال هنت*، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان.

این کشیش، نهایت تعبیری که (پس از تفکر زیاد) برای خواب شگفت‌انگیز همسرش می‌یابد، آن بود که صدای اذان مسجد محل - که هر روز با بلندگو از مناره مسجد پخش می‌شد، از طنین ناقوس کلیسای وی بلندتر بوده است.^۱ این تعبیر با تحلیلی که او از ایران به عنوان جزیره ثبات و امنیت (البته برای غربیان) داشت، متناسب بود؛ ولی حوادث سال‌های بعد این کشور نشان داد که پیام آن خواب، فراتر از این حرف‌ها است. او سال‌ها پس از آن تاریخ، در خاطراتش نوشت:

امروز، موقعی که به خاطره‌های دوران اقامت در ایران می‌نگرم، احساس می‌کنم مواجهه با مسائل دوره انقلاب - که طی آن، همه چیزهای آشنا و مورد علاقه‌ام از هم پاشیده شد - واقعاً تا چه حد برایم ناگوار بوده است.

طی پنج‌سالی که در اصفهان اقامت داشتم، به مرور، به سرزمین و مردم ایران علاقه پیدا کرده بودم و از مشاهده کشوری که ظاهراً رو به خوشبختی و نیک‌انجامی می‌رفت. لذت می‌بردم. در ایران، مقدم خارجی‌ها را گرامی می‌داشتند، امنیت و ثبات در همه جا احساس می‌شد، کلیساها در انجام مراسم مذهبی خود آزاد بودند و کسی برای آنها مزاحمتی فراهم نمی‌کرد.

موقعی که ناآرامی‌ها رو به گسترش نهاد، به وحشت افتادم که اگر روزی وضع موجود، در هم بریزد، چه خواهد شد و سیستم جانشین آن، با ما چه رویه‌ای در پیش خواهد گرفت؟ ولی در همان حال که ما نگران فروپاشی ثبات و امنیت خود بودیم، ایرانی‌ها مسائل پیش‌آمده را با دید یک اعتراض گسترده علیه فساد موجود و سیاست جدایی دین از سیاست می‌نگریستند. به این ترتیب، معلوم شد که همه ما اشتباه می‌کردیم؛ چون تصورمان این

۱. همان، فصل ششم، ص ۷۵-۷۶: «در انتهای خیابانی که پشت کلیسای ما قرار داشت، مسجدی بود که جو حاکم بر آن به کلی با آنچه در کلیسا به چشم می‌خورد متفاوت بود. روزی سه مرتبه، صدایی که مردم را به نماز فرا می‌خواند، از فراز مناره این مسجد به گوش می‌رسید و چون با وسایل موجود در قرن بیستم، این صدا توسط نوار از بلندگوهای قوی پخش می‌شد، طبیعی است که صدای ناقوس کلیسا - با طنین ملایمی که داشت - هرگز نمی‌توانست برای دعوت مردم به عبادت، با صدای بلند مناره مسجد برابری کند. صدای بلندگوی مسجد، شاید مسأله پریدن مسجد بر روی دیوار را - که همسرم به خواب دیده بود - توجیه می‌کرد و قدرت فراوان آن را در تبلیغ پیام‌هایی مثل «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» نشان می‌داد. احتمالاً به همین سبب بود که در هر ساعتی از روز به هر حال می‌شد کسانی را در مسجد یافت که مشغول نماز باشند و یا آهسته زیر لب، قرآن بخوانند. همچنین ظهر روز جمعه مردم آن چنان به سوی مسجد هجوم می‌آوردند که اصلاً نمی‌شد در آن، جای خالی یافت.»

بود که سلطنت شاه، برای ایران، خوشبختی و ثبات به ارمغان آورده است. پرزیدنت کارتر هم که حدود یک سال قبل از انقلاب، ایران را «جزیره ثبات» لقب داده بود خط کرده بود.

پال هنت، سپس با عنوان «پیش‌بینی آینده»، در حد فکر خود، پرده‌ها را بالا زده و با انتساب آن تحول عظیم تاریخی به اراده خداوند، می‌نویسد:

ابتدا برای من، درک این مسأله مشکل بود که واقعا چرا خداوند چنین قدرت تخریبی عظیمی را در ایران به کار انداخته است؟ ولی بعد به یاد جمله‌ای از «ماکس وارن» (دبیر کل انجمن هیئت‌های مذهبی انگلیس در ایران) افتادم که حدود یک سال قبل از وقوع انقلاب به من گفته بود: "کارهای خدا، همیشه حیرت‌انگیز است و هرگز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که حتی در آینده بسیار نزدیک، خداوند دست به چه کاری خواهد زد...". در مواجهه با حوادث ایران بود که به ارزش این گفته بیشتر پی بردم و فهمیدم وقتی خدا بخواند، چگونه علی‌رغم کراهت و عدم اشتیاق من و دیگران، حوادثی می‌آفریند که برایمان باورنکردنی و حیرت‌انگیز است. همراه با آن، خود را مقابل این سؤال نیز می‌یافتم که آیا واقعا نباید وقوع چنین حوادثی را نوعی واکنش خداوند علیه خودخواهی و دنیاپرستی غربی‌ها به حساب آورد؟

در ادامه می‌افزاید:

غیر از ما که در ایران بودیم، اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا هم از آنچه در ایران گذشت، حیرت‌زده و غافلگیر شدند. چند ماه بعد نیز با مطالعه نشریه‌ای دریافتیم که طی تحقیقات «مجمع آمریکایی ترویج علوم» معلوم شده است که در سراسر کشور آمریکا، فقط یکی از اساتید دانشگاهی توانسته بود از چند سال قبل، حوادث امروز ایران را پیش‌بینی کند. این شخص - که یک نام اسلامی برای خود برگزیده است و سمت استادی تاریخ را در دانشگاه کالیفرنیا به عهده دارد^۱ - در سال ۱۹۷۲ طی مقاله‌ای نوشته بود: «موجب مخالفت و اعتراض مردم علیه رژیم سلطنتی

۱. به توضیح مترجم *خطرات پال هنت*، آقای دکتر حسین ابوترابیان، مراد از شخص مذکور، حامدالگار است و مقاله یاد شده نیز در کتاب *تشکیلات مذهبی مسلمانان* از سال ۱۵۰۰ به بعد چاپ دانشگاه کالیفرنیا، سال ۱۹۷۲، ص ۲۳۱-۲۵۵، آمده است.

در آینده رو به گسترش خواهد نهاد و هدایت این موج را نیز رهبران مذهبی به عهده خواهند داشت که در رأس همه آنها آیت‌الله خمینی قرار دارد...».

البته در آن زمان، هیچ کس به پیش‌بینی او توجهی نکرد؛ چون تمام ارزیابی‌هایی که از اوضاع ایران به عمل می‌آمد، صرفاً بر «وضع موجود» تکیه داشت و نشان می‌داد که ایران را هیچ خطری تهدید نمی‌کند. حالا، این مسأله وحشت‌انگیز به نظر می‌آید که چطور امکان دارد هیچ یک از حدود یک میلیون نفر که فقط در آمریکا، به طور مداوم مشغول بررسی مسائل جهانی و تعیین خط مشی حکومت در رابطه با ملل دیگر هستند، نتوانسته بودند ارزیابی درستی از اوضاع ایران ارائه دهند و آنچه را در ایران گذشت پیش‌بینی کنند؟

در این باره ضمناً باید به کتاب *ایران، سراب قدرت*^۱ - که اوایل سال ۱۹۷۸ در لندن به چاپ رسید- نیز اشاره شود. گرچه در این کتاب، مطالب بسیار آگاه‌کننده‌ای از اوضاع اقتصادی ایران و فساد موجود در رژیم شاه وجود داشت، ولی مؤلف آن، علی‌رغم احاطه فراوانش بر مسائل ایران، نتیجه گرفته بود که «تصور وجود ایران بدون شاه، مسأله‌ای بسیار دور از ذهن است...» و به هر حال در آن زمان، فقط عده انگشت‌شماری بودند که وجود آتش زیر خاکستر را در ایران احساس می‌کردند. ما هم به مرور و از زمانی که آتش زیر خاکستر نمایان شد، پی بردیم میان مردمی زندگی می‌کنیم که دیدشان نسبت به اوضاع کشور، به کلی با ما مغایر است و برخلاف آنچه می‌پنداشتیم، ایرانی‌ها معتقدند که به حد افراط، بازچه دست رژیمی قرار گرفته‌اند که هدفی جز تأمین منافع قدرت‌های غربی ندارد»^۲.

جهان، پشت سر امام حسین علیه السلام نماز می‌خواند

درست در همان ایامی که رؤیای شگفت «جهش مسجد به سوی کلیسا»، خواب خوش همسر کشیش انگلیسی را در اصفهان برآشفته، بانویی مبارز و دلسوخته، در تهران، نوید غیبی به پیروزی اسلام بر کفر را در خواب دریافت کرد. دکتر طاهره صفارزاده، شاعر و ادیب برجسته زمان ما است که اشعار اسلامی - انقلابی وی در عصر پهلوی مشهورتر از آن است که نیازمند تعریف باشد. وی - که به جرم داشتن اندیشه و نگرش اسلامی - انقلابی، پیوسته مورد تعقیب و آزار رژیم سابق قرار داشته - در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۷۴ اظهار داشت:

۱. نوشته رابرت گراهام، خبرنگار نشریه فاینانشال تایمز در ایران.

۲. *خاطرات پال منت*، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ص ۲۴-۲۶.

دید من نسبت به انقلاب اسلامی ایران، خیلی ریشه‌ای است. من سال ۵۵ که از دانشگاه اخراج شده بودم موقع اذان در کلاس‌ها سکوت اعلام می‌کردم. من آن موقع، همین انقلاب را به خواب دیدم. نماز جماعتی به رهبری امام حسین با همین شعارهای انقلاب [بود]، و حضرت، عنایت خاصی به من نشان دادند. بعد به یک پیرمرد با معرفت و اهل معنا (کسایی) گفتم؛ خیلی گریست و تعبیر کرد که اتفاق دینی بزرگی در مملکت رخ می‌دهد که تحول ایجاد می‌کند. من در آن خواب دیدم که جهان شد یک مسجد که همه پشت سر حضرت ابا عبدالله علیه السلام نماز می‌خواندند.^۱

مصاحبه کامل وی در این زمینه چنین است:

خبرنگار مجله نیستان از خانم صفارزاده می‌پرسد: «مهم‌ترین ره‌آورد انقلاب اسلامی را شما در چه می‌بینید؟» وی - که برخلاف ناراحتی شدید از برخی نادانی‌ها و سیاست‌های نادرست موجود، در حمایت اصولی خود از کلیت و اساس انقلاب و نظام اسلامی پابرجا است - پاسخ می‌دهد:

در مطرح شدن اسلام در سراسر جهان، به عنوان یک مکتب معنوی قدرتمند، با همه غفلت‌ها و اشتباه‌های داخلی‌ها وجود سخافت‌ها و خصومت‌های خارجی‌ها و عواملشان، چون تقدیر الهی بوده که اسلام در این عصر مطرح شود و آمادگی در مسیر «تقدیر اصلی» فراهم آید، هیچ عاملی نمی‌تواند مانع تحقق وعده «و رأیت الناس یدخلون فی دین الله» شود.

نقش رهبری امام خمینی، مفهوم شجاعت و صراحت «ایمان» را برای جهانیان تبیین کرد و آن هم دستاورد دیگری در حوزه مشیت الهی بود. تکرار می‌کنم: این انقلاب، مقدر الهی بوده، تردید ندارم اگر استکبار جهانی هم - به قول عده‌ای سخت‌نگرفت، به این دلیل بود که عقلشان را به حکم تقدیر از دست داده بودند.

سال ۵۵ که از دانشگاه شهید بهشتی اخراج شده بودم و ساواک و رسانه‌ها از هیچ شرارتی خودداری نمی‌کردند، عموماً در منزل بودم، تفسیر می‌خواندم و بر زیارت عاشورا و علقمه هم مداومت داشتم. یک روز همسر برادرم که عازم کربلا بود برای خداحافظی آمد و گفت: «پیغامی برای امام [حسین علیه السلام]»

۱. مجله نیستان، سال اول، ش ۶-۷، ص ۱۱۹.

نداری؟» گفتم: «چرا، بگو: "قربانت گردم، دست این شیرین را از سر ما کوتاه فرما". همان شب خواب دیدم که دنیا به مسجدی بزرگ تبدیل شده و مردم فوج فوج، مثل پرندگان وارد مسجد می شدند. می آمدند پشت سر امام نماز بگزارند و دیدید که انقلاب هم با نماز جماعت شروع شد. جارچی نامرئی مرتب ندا می داد: «سرور شهیدان، ابا عبدالله الحسین نماز می گزارند». صف های نماز بسته می شد. من هم در صف بودم. هنگام رکوع و سجود، جانورهایی با صورت انسان، مزاحم می شدند و مرا اذیت می کردند، ولی من در دلم می گفتم: «نماز را نمی شکنم» وقتی نماز تمام شد، دیدم صف، با نور شکافته شد. حضرت تشریف آوردند بالای سر من و همراه با گشودن و به هم زدن دست های مبارک، فرمودند: "اف بر شما" و ناگهان جانوران ناپدید شدند. من گریه کنان ابراز ارادت می کردم، عنایتی فرمودند... در شعر «سفر در آینه ها» درباره عنایت الهی، خطاب به خودم گفتم: «خصمان تو زنهاریان تو گشتند».

فردای آن روز، خواب را برای آقای کسایی (پیرمرد عارفی که دوست آقای مهندس سبحانی بود) تعریف کردم. ایشان خیلی گریه کردند و گفتند: «خوش به حالتان! آن قدر هستید بزرگانی که آرزو دارند این خواب را دیده باشند و از دنیا بروند». ایشان تأکید کردند (دو سال قبل از انقلاب) که اتفاقی در مملکت می افتد که این اتفاق دینی است. همین طور هم شد. باز هم باید صبر بکنیم که بقیه روایات و احادیث مربوط به زمان انتظار موعود را تحقق یافته ببینیم.^۱

بشارات غیبی به «ظهور» انقلاب اسلامی

تحولات بزرگی که به دست رهبران دینی و الهی (پیامبران و امامان) در تاریخ بشر صورت می گیرد، معمولاً در آستانه وقوع، با برخی بشارات غیبی همراه است. قیام الهی نایبان و ادامه دهندگان راه آن بزرگان نیز- در حد خود- از این ویژگی بی بهره نیست.

خدای جهان، کسانی را که برای رهبری این تحولات عظیم بر می گزیند، پیش از شروع عمل، به نحوی (در خواب یا بیداری) از آینده کار خویش و تحول بزرگی

۱. همان، ص ۶۴-۶۵.

که باید به دست آنان انجام گیرد آگاه می‌کند. بشارات ظهور و بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و نیز پیشگوییهای شگفت ماجرای عاشورا از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین - درود خداوند بر ایشان باد - در کتاب‌های سیره و حدیث و تاریخ ثبت شده است. برای مثال پرتوی از این سنت را در عصر غیبت نیز، در زندگی دو شخصیت تاریخ‌ساز اسلام در قرن اخیر، حاج شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مشاهده می‌کنیم.^۱ درباره انقلاب کبیر اسلامی ایران و پیشوای آن امام خمینی هم فراوان به این گونه نویده‌های غیبی و پیشگویی‌های غیر عادی برمی‌خوریم که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حضرت آیت‌الله سید علی آقای قاضی طباطبایی، استاد اخلاق و سلوک بزرگانی چون علامه طباطبایی (صاحب تفسیر/المیزان) و آیات عظام خویی و بهجت، برای اهل فکر و ذکر و نظر چهره‌ای نام‌آشنا است.^۲ امام خمینی در سن ۴۵ سالگی به نجف اشرف مشرف شد. گویند یکی از فضلاء نجف از ایشان - که آن روزها، حاج آقا روح الله نامیده می‌شد - پرسیده بود برای چه به عتبات مشرف شده‌اید. در پاسخ فرموده بود: «زیارت ائمه اطهار علیهم‌السلام و دیدن آقای قاضی». یکی از فضلاء برجسته و صاحب‌دلیل شهرضایی تبار - مرحوم حجت الاسلام و

۱. داستان عجیب این پیشگویی و نوید را در کتاب *خانه بردامنه آتشفشان، شهادتنامه شیخ فضل الله نوری*، از همین قلم، ص ۷۸-۸۲ بخوانید.

۲. حضرت آیت‌الله سبحانی از قول یکی از آقایی که شخصاً شاهد ماجرا بوده نقل کردند: «روزی روبروی مسجد سهله - که آن زمان بیابان بود - با یک فاصله حدود نیم کیلومتری از مسجد، در خدمت آقای قاضی نشسته بودیم. ایشان در حالی که رویش به سمت مسجد بود. برای ما سخن می‌گفت و موعظه می‌کرد. آن شخص می‌گفت: من کنار مرحوم قاضی نشسته بودم، در خلال سخن ایشان ناگهان متوجه مار خطرناکی شدم که از نقطه‌ای خارج از شعاع نگاه ایشان با سرعت به سوی ما در حرکت بود. ایشان رویش به من بوده و غافل از مار، گرم صحبت بود، ولی من همه هوش و حواسم متوجه آن مار بود که به گزندی نرساند! هیبت و صلابت ایشان هم اجازه قطع سخن نمی‌داد. وضع چنین بود تا بالاخره مار به چند قدمی ما رسید و مرحوم قاضی نیز متوجه آن مهمان ناخوانده شد. اکنون مار تقریباً به دو قدمی ما رسیده و با سرعت هر چه بیشتر قصد ما کرده است». می‌گفت: «مرحوم قاضی، رو به مار کرده و گفت: مت باذن الله (به اذن الهی بمیرا) مار همان‌جا متوقف شد و ... نیز گویی هیچ اتفاقی رخ نداده، سخن را ادامه داد. اما باز همه فکر و ذکر من متوجه مار بود که نکند برخیزد و حمله را از سرگیرد. مدتی گذشت، دیدیم مار اصلاً تکان نمی‌خورد» بعد می‌گفت: صحبت آقای قاضی که تمام شد، با وی خداحافظی کردم و وی از آن مکان رفت. برای اطمینان، سراغ مار رفتم که بینم واقعاً مرده است یا نه» گفت: «تکانش دادم، دیدم مثل این است که هزاران سال دنیا را وداع کرده است».

المسلمین طیار- در حضور جمعی از فضلالی قمشه (مانند حضرات آقایان حاج شیخ علی زمانی قمشه‌ای و حاج شیخ یحیی رهایی در شهریور ۱۳۷۳ در قم) ضمن اشاره به داستان فوق، اظهار داشت: «مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی، از اصحاب خاص میرزا علی آقای قاضی و وصی ایشان بود که سال‌ها پیش درگذشت. مرحوم قوچانی در حدود سال ۱۳۵۰ ش در مدرسه صدر اصفهان، این ماجرای شگفت را برای من تعریف کرد:

مرحوم قاضی، عصرها در منزل خویش جلسه‌ای داشت و برای ۱۰-۱۵ نفر مباحث اخلاقی و توحیدی مطرح می‌کرد و من [مرحوم قوچانی] در آن جلسه شرکت می‌کردم آشنایی ما با آیت‌الله خمینی نیز در همین حد بود که شنیده بودیم یک «حاج آقا روح الله» در قم هست که درس اخلاق می‌گوید؛ ولی در آن روزگار؛ چهره وی را نمی‌شناختیم و تطبیق نمی‌کردیم. یک روز عصر که ما در خدمت قاضی بوده و آن بزرگوار طبق معمول افاضه می‌فرمود سید جوانی را دیدیم که وارد شد و سلامی کرد و کنار در اتاق نشست. مرحوم قاضی، پس از ورود سید مزبور، صحبتش را قطع کرد و ساکت شد و سرش را به زیر انداخت. سید نیز پس از عرض سلام سر را پایین انداخت و؛ به حالت ادب و سکوت، چیزی نگفت. مجلس، یک ربع ساعت، همین گونه ساکت و خاموش، طی شد. سپس مرحوم قاضی سر برداشت و به من گفت: «آقا شیخ عباس!، آن کتاب را از فلان قفسه کتابخانه بردار و بیاور و بخوان». کتاب را آوردم و پرسیدم: «از کجای آن بخوانم؟» مرحوم قاضی فرمود: «کتاب را باز کن؛ هر جایش آمد، همان جا را بخوان».

کتاب را گشودم و شروع به خواندن کردم. محتوای مطلب، شرح ماجرای ظلم و جنایت یک سلطان سفاک و ستمگر بود که در میان بنی اسرائیل می‌زیست و مردم از مظالم او به شدت معذب و در تنگنا بودند. تا آن که شخص عالمی پیدا شد و گفت: «من این سلطان جائز را از کشور بیرون کنم و مردم را از دست وی رهایی بخشم».

مرحوم قوچانی می‌گفت: «زمانی که داستان مزبور را از روی کتاب می‌خواندم، مرحوم قاضی سر به زیر انداخته، سخنی نمی‌گفت و فقط گوش می‌داد. داستان، به آن جا رسید که آن عالم، مردم را بر ضد سلطان سفاک شورانید و وی را از مملکت بیرون راند. این جا، مرحوم قاضی سر برداشت و گفت: «دیگر بس است.

کتاب را سرچایش بگذار»، و باز سر به زیر انداخت. پس از ۴-۵ دقیقه که وی، و نیز آن سید جوان سر، به زیر انداخته بودند، سید مزبور، آهسته خداحافظی کرد و رفت و ما دیگر او را در درس مرحوم قاضی ندیدیم. فرمان مرحوم قاضی به آوردن کتاب و گشودن آن و طرح آن داستان شگفت، با مباحث معمول وی و سخنان ابتدای همان مجلس، تناسبی نداشت و کاملاً غیر عادی و عجیب می نمود و سر آن تا سالها بر من معلوم نبود.

سالها پس از آن تاریخ، نهضت ۱۵ خرداد به رهبری آیت الله خمینی آغاز شد و آوازه وی آفاق را در نوردید. اعلامیه های وی به نجف می رسید و ما می خواندیم. سال بعد، وی به نجف تبعید شد و ما همراه جمعی از طلاب و فضلا به حضور رسیدیم. آنجا، به طور غیرمنتظره و با کمال تعجب دیدیم ایشان، همان سید جوانی است که آن روز به درس مرحوم قاضی آمد... فهمیدیم که این، کرامتی از مرحوم قاضی بوده و قصه آیت الله خمینی با شاه ایران، قصه همان عالم بنی-اسرائیل با سلطان سفاک است...».

۲. آیت الله حاج شیخ نصرالله شاه آبادی، فرزند آیت الله شیخ محمد علی شاه آبادی (استاد مشهور امام خمینی علیه السلام) نیز ماجرای زیر را مکرر نقل کرده است:

اوایل شروع نهضت اسلامی (دهه ۴۰) خواب دیدم که در خوزستان ایران، جنگی سخت بین نیروی حق (به زعامت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام) و باطل در گرفته و من [شیخ نصرالله] نیز در آن، حضور دارم. آن جنگ، با پیروزی جبهه حق پایان یافت و من، پس از آن، به دیدار حضرت سیدالشهداء علیه السلام نایل شدم و مورد تفقد ایشان قرار گرفتم.

از آن خواب شگفت بیدار شده و مدت ها در تعبیر آن، فکرم به جایی نمی رسید. تا این که پس از مدتی، امام خمینی به نجف تبعید شد و ما خدمت وی رسیدیم. در خلال صحبت، به مناسبتی یاد خواب مزبور افتادم و آن را نقل کردم. امام، پس از شنیدن، آن خواست چیزی بگوید؛ امام منصرف شد من اصرار کردم، پس از تحاشی بسیار فرمود: "این خواب، درست است و چنین جنگی در آن نواحی واقع خواهد شد و ما- چنان که دیدی - در فرجام، پیروز خواهیم شد". من توضیح بیشتری خواستار شدم و وی فرمود: "این راهی است که پدر شما (مرحوم آیت الله شاه آبادی) برای ما ترسیم کرده و گریزی از پیمودن آن نداریم.

خوشا به حال کسانی که سال ۱۴۰۰ را درک کنند

حجت الاسلام حاج شیخ یحیی رهایی شهرزایی - از فضیلتی تحصیل کرده در قم که اکنون در شهرک علامه مجلسی اصفهان به تدریس، تألیف، اقامه جماعت و ارشاد مشغول است در تاریخ ۳ آذر ۷۴، طی نوشته‌ای به حقیر مرقوم داشته است:

در تماسی که اخیراً با یکی از مردان صالح و مورد اعتماد اهل علم و دیانت و سرشناس در شهرستان شهرضا (قمشه)، به نام آقای مشهدی عباس ملکیان داشتم، وی نقل کرد: «بیش از ۵۰ سال پیش که به مشهد مقدس مشرف شده و پای منبر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی‌اکبر نهاوندی نشسته بودم، در خلال صحبت فرمود: «خوشا به حال کسانی که سال ۱۴۰۰ ق را درک خواهند کرد و خواهند دید که اوضاع، دگرگون خواهد شد غیر از آنچه که اکنون مشاهده می‌کنیم».

مرحوم آیت‌الله شیخ علی‌اکبر نهاوندی، از علمای وارسته و طراز اول مشهد در عصر اخیر بود که درباره حضرت ولی عصر علیه السلام و اخبار و علایم مربوط به آن حضرت، مطالعات گسترده‌ای داشته و در این زمینه چند کتاب مبسوط و خواندنی همچون *عُبُری الحسان* تألیف کرده است که مورد استفاده اهل نظر است. و حتی گفته می‌شد که با خود حضرت نیز ارتباطاتی داشته و قرائنی نیز بر این معنا وجود داشت.

از شخصیت‌های دیگری که درباره حضرت ولی عصر و مسائل مربوط به آن حضرت بسیار مطالعه کرده بود و شاید بتوان گفت در عصر خودش در این زمینه بی‌نظیر بود، مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدحسن میرجهانی جرقویه‌ای است. وی که اهل اصفهان و مدتی نیز ساکن نجف، مشهد و تهران بود، آثار علمی متعددی داشت و بسیار وارسته بود. جناب رهایی در نوشته فوق افزوده است: «مرحوم آیت‌الله میرجهانی، از عالمان وارسته‌ای بود که به حق، ید طولایی در احادیث داشت و همیشه - با حافظه‌ای غریب - احادیث را از بر می‌خواند و بر علم اعداد نیز تسلط داشت. به یاد دارم که در تابستان ۱۳۵۶ ش (در ایام ماه مبارک رمضان) مرحوم میرجهانی برفراز منبر فرمود:

یک سال و نیم دیگر فرجی حاصل خواهد شد؛ یا فرج کلی (اشاره به ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام) و یا فرج جزئی.

آن زمان که این سخن را فرمود، هیچ اثری از انقلاب نبود؛ لکن با گذشت

تقریباً دو ماه و مرگ ناگهانی مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، جرقه انقلاب زده شد و دقیقاً همان‌گونه که ایشان پیش بینی کرده بود، یک سال و هفت ماه [طول] نکشید، که انقلاب به پیروزی رسید. همچنین مرحوم آیت‌الله میرجهانی در یکی از کتابهای خود آورده است: «به گفته یکی از دانشمندان اهل کتاب در سالیان پیش، در سال ۱۳۹۸ ق، فرزند قدیس عربی (پیامبر ﷺ) ظهور خواهد کرد. درخور ذکر است که مرحوم میرجهانی این مطلب را سالیانی پیش از تاریخ یاد شده نگاشته است و در آن وقت، برداشتش از تعبیر «فرزند قدیس عربی» - چنان که گاه در سخنرانی‌های خویش نیز ابراز می‌کرد- امام زمان علیه السلام بود؛ اما گذشت زمان نشان داد که ظاهراً مراد، نایب آن حضرت، یعنی امام راحل بوده است.» (پایان نوشته آقای رهایی)

در همین زمینه، یکی دیگر از روحانیون شهرضا، حجت‌السلام و المسلمین حاج شیخ علی زمانی قمشه‌ای - که از مدرسان فقه، نجوم، هیأت و فلسفه در قم است- تعریف کرد: «پیش از انقلاب، در دهه ۵۰، یکی از دوستان، خوابی دید که از مجموع آن چنین برداشت می‌شد که حضرت ولی عصر علیه السلام در حدود سال ۱۳۷۰ ش ظهور خواهد کرد. می‌گفت: «این رؤیا، در اختناق سخت ستمشاهی برای ما بسیار نوید، بخش بود؛ لذا به اتفاق او، با خوشحالی و سرور، خدمت آقای میرجهانی رسیدیم و ضمن شرح قضیه، از مزده ظهور حضرت در سال ۱۳۷۰ سخن گفتیم. ایشان لبخندی زده و فرمود:

ما زودتر از اینها، منتظر حضرت هستیم؛ ما حوالی سال ۱۳۶۰ قدم
حضرت را انتظار می‌کشیم.

سخن آخر

کاری نکنیم که عنایت ولی عصر علیه السلام از ما و انقلاب برگردد

علت مبقیه و عامل دوام و پیشرفت هر چیز - از جمله، عامل دوام و رشد انقلاب اسلامی ایران - همان علت محدثه و عامل ایجاد آن است. باید دید چه عواملی باعث پیدایش انقلاب، و عطف توجه و عنایت الهی به آن شد، تا همان عوامل را با قوت و صلابت حفظ کرد. تکیه و تأکید مکرر امام راحل بر نکات چهارگانه فوق، دقیقاً به همین‌انگیزه صورت می‌گرفت. از نظر آن بزرگوار، انقلاب، یک نعمت و امانت الهی است که ما موظف به حفظ آن هستیم:

این قدرت الهی را از دست ندهید، این امانت الهی را حفظ کنید. همان-طوری که آن وقت به فکر گرفتاری‌های خودتان نبودید و فکر، یک فکر بود و آن اسلام و این، رمز پیروزی شد.^۱

روی موازین مادی، روی موازین عادی، باید با یک یورش، ما از بین رفته باشیم. باید همه ما یک لقمه آنها باشیم؛ و لکن قدرت ایمان، پشتیبانی خدای تبارک و تعالی، اتکال به ولی عصر علیه السلام، شما را پیروز کرد. برادران من! از یاد نبرید این پیروزی را. این وحدت کلمه‌ای را که در تمام اقشار ایران پیدا شد، معجزه بود. کسی نمی‌تواند این را ایجاد کند. این معجزه بود، این امر الهی بود، این وحی الهی بود، نه کار بشر... این مطلب را که این جماعت ایران که با هم شدند، خدا پشتیبان آنها بود و الآن هم هست، کاری نکنید که عنایت خدا - خدای نخواستہ - کم بشود. کاری نکنید که برای ولی عصر ایجاد نگرانی بکنید. تفرقه نداشته باشید...^۲

شکر گزاری به درگاه خدای متعال برای این نعمت بزرگ، با حفظ عوامل پیداش و ملزومات آن صورت می‌گیرد: مواظبت بر تحول روحی و ایمانی ایجاد شده، عدم گرایش به مادیات و تقویت روح توجه به خداوند، حفظ وحدت کلمه در مسیر اهداف اصیل انقلاب و طرد شیاطین تفرقه‌افکن از صفوف ملت، همدلی و فداکاری، پیش‌انداختن منافع و مصالح اسلامی و ملی، بر منافع و مسائل مادی و شخصی، حفظ آبروی اسلام و جلوگیری از خدشه دار شدن آن، در اثر سرپیچی از موازین شرع و قانون، ثبات قدم در پیشبرد احکام اسلام و کوشش برای جلب رضای الهی و خوشنودی امام عصر علیه السلام (از راه عمل به تکالیف دینی، پاکدلی و پاک‌زیستی).

از دیدگاه امام راحل، نکات فوق، مهم‌ترین وظایفی است که اهل انقلاب، بر دوش دارند.^۳ به اعتقاد وی، همچنین باید از رمز بقای اسلام و پیروزی ملت (وحدت کلمه، ایمان و خدمت مخلصانه به اسلام)^۴ غافل نشد و ضمن حفظ

۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۴۷۶.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۷۶-۲۷۸.

۳. ر.ک: صحیفه نور، ج ۳، ص ۵۷۴؛ ج ۴، ص ۲۲۶-۲۲۷ و ص ۴۷۵-۴۷۶؛ ج ۵، ص ۱۲-۱۳ و ص ۴۱-۴۳.

ص ۲۷۳؛ ج ۷، ص ۲۸۱ و ص ۳۷۴ و....

۴. همان، ج ۳، ص ۵۱۰؛ ج ۴، ص ۴۲۸.

سنگر مساجد، برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام^۱ و دعا برای فرج حضرت ولی عصر علیه السلام بر اعمال و رفتار روزمره خویش مواظبت کرد که مایه نارضایتی و شرمندگی آن حضرت نباشد:^۲

نهضت شما، پیش دنیا یک معجزه است. این نهضت را با همین بعد اعجازی‌اش حفظ کنید و با اتکال به خدا و وحدت کلمه پیش بروید. امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم و متصل بشود این نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولی عصر علیه السلام.^۳

رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقیه الله است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار - که رضایت خدا است به دست بیاوریم.^۴ به حسب روایت، نامه اعمال ما هفته‌ای دو بار پیش امام زمان علیه السلام می‌رود؛ و لکن می‌ترسم ما که ادعا داریم تابع این بزرگوار هستیم - نعوذ بالله - پیش خدا شرمنده شود. اگر فرزندان شما خلاف بکنند، شما شرمنده می‌شوید. در جامعه شرمنده می‌شوید که پسران کار خلافی کرده. من خوف دارم که کاری بکنیم. که امام زمان علیه السلام، پیش خدا شرمنده بشود. ذره‌هایی که بر قلب‌های شما می‌گذرد، رقیب [=مراقب] دارد. چشم و گوش و زبان و قلب و همه چیز ما رقیب دارد. خدا نکند از من و شما و سایر دوستان امام زمان علیه السلام، یک وقت چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان علیه السلام باشد. از خودتان پاسداری کنید، اگر می‌خواهید پاسداری شما در دفتر پاسداران صدر اسلام ثبت شود.^۵

کوشش شما این باشد که ما بتوانیم اسلام را - آن طور که هست - در این مملکت پیاده کنیم. راه طولانی است؛ قوی باشید، اراده قوی داشته باشید. ان شاء الله که این چهره‌های نورانی، ذخیره باشد و این زمان ما به زمان ظهور مهدی علیه السلام متصل شود.^۶

۱. همان، ج ۶، ص ۲۹۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۵۱۰ ج ۴، ص ۴۲۸؛ ج ۶، ص ۲۹۹ و....

۳. سخنان امام در جمع مدیران صندوق‌های قرض الحسنه ۵۹/۳/۲۱.

۴. در جمع مسؤولان اداره سیاسی عقیدتی شهربانی کشور، ۵۹/۱۲/۵.

۵. سخنان امام در دیدار با مسؤولان پاسداران سراسر کشور، تاریخ ۵۸/۴/۱۲.

۶. سخنان امام در دیدار با راهپیمایان تهران - قم، تاریخ ۵۸/۴/۳۰.